به یاد سردار شهید علی هاشمی

یار جهان آرا در آزادی خرمشهر

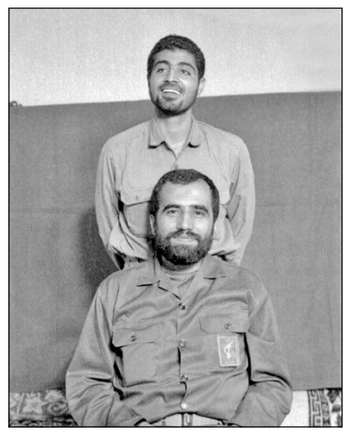

شهید هاشمی و قاسم سلیمانی

شهید علی هاشمی، یکی از فرماندهان و طراحان عملیات خیبر و عملیات بدر در دوران دفاع مقدس و یار شـــهید محمد جهان‌آرا در آزادسازی خرمشهر بود. به مناسبت فرا رسیدن ســـالگرد آزادسازی خرمشـــهر، این گزارش برگرفتـــه از مصاحبه‌های خانواده و یاران آن شـــهید در منابع مختلـــف مکتوب و مجازی تقدیم می‌شود.

پیداها و ناپیداهای سردار هور

همسر شهید علی هاشمی در گفت وگویی بیان کرده بود: سمیه اهوازیان متولد ۱۳۴۰ هستم. در سال ۱۳۶۲ با سردار ازدواج کردم و ضمنا من و ســـردار حاج علی با هم دختر و پســـرخاله بودیم. دقیقا ۵ سال با حاج علی زندگـــی کردم.ثمره این دوران دو یادگاری از این شهید بزرگوار بر جای گذاشت؛ یک پسر به نام حسین و یک دختر به نام زینب.

خانم اهوازی با اشـــاره به اخلاق منحصر به فرد و بلامنازع حاج علی اشاره داشت: از اخلاق شهید گفتن مقاله کاملی می‌طلبد. اما چیزی که در او بســـیار متمایز بود، تبسمی بود که هنگام آمدن به خانه هدیه همیشگی او بود. او همیشه مهربان، فداکار، متین، صبور و با خدا بود؛ و زبان من قاصر اســـت از بیان محبتها و فداکاری‌های او. واقعاً به ایشان افتخار می‌کنم. چراکه با تمام مشغله‌ها و تحمل بار مسئولیت سنگینی که بر دوش داشتند ولی زمانی که به خانه می‌آمدند، با خنده وارد خانه می‌شدند. این اخلاق بلامنازع و منحصر به فرد ایشان، مرا به شوق وا می‌داشت. خدای منان را به خاطر این هدیه بزرگ شاکرم. چراکه یک فرشته بزرگ را چندی به همسری من درآورد. حاج علی هیچ‌گاه نمی‌گذاشت کسی از نصیحت کردنش هم آزرده خاطر شود.واقعاً به پدر و مادرش احترام می‌گذاشت. رفتار و کردار پیامبر بزرگوار اســـلام و ائمه اطهار را سرمشق زندگی خودش قـــرار می‌داد.واقعاً می‌توانم این شـــهید را معلم بزرگ اخلاق بنامم.او در ادامه افزود: من در آغاز می‌خواستم بگویم که شهید حاج علی هاشمی در ۱۰ شهریور سال ۱۳۴۰ در منطقه عامری شهرستان اهواز به دنیا آمد و در سال ۱۳۶۷ به اسارت گرفته شد. مفقودیت وی در همان سال در چهار تیر اعلام شد و در سال ۱۳۸۲ در فروردین از سپاه تهران درجه شهادت به وی اعطا شد. او قبل از جنگ دیپلم گرفت و در همان زمان در دانشگاه علوم پزشکی موفق به قبولی شـــد. ولی از ورود به دانشگاه انصراف داد و بـــه جبهه رفت. وی به عنوان پاســـدار به سپاه حمیدیه رفت، ولی به وصیت سردار علی نظر آقایی فرمانده سابق سپاه حمیدیه که قرار شـــد پس از شهادت وی، حاج علی جانشین او شود، به این سمت منصوب شد. ایشان فرمانده ســـپاه ششـــم امام جعفر صادق خوزستان بود. حاج علی از هر نظر زبانزد خاص‌و عام بود. برای مادر فرزندی رشـــید، برای خواهرانش برادری کریم، برای فرزندانش پدری عظیم و برای مردم مملکتش فرماندهی قوی و جسور بود. این طور که دوســـتان، همرزمان و خانواده او می‌گویند: حاج علی چند شـــب قبـــل از مفقودیت خود عکسش را به عکاسی برده و به تعداد خواهرانش چاپ و قاب گرفته و هر شـــب به خانه یکی از خواهران می‌رفته و یکی از قاب عکســـها را به عنوان یادگاری به آنها می‌داد.

حاج علی و دوران انقلاب

شـــهید هاشـــمی نژاد در دوران انقلاب نقش مهمی در فعالیت‌های سیاســـی داشت. کارهای تبلیغاتی انجام می‌داد و اعلامیه‌های امام را پخش می‌کرد. چندین بار هم توســـط ساواک دستگیر شـــد. پس‌از پیروزی انقلاب اســـلامی در تشـــکیل کمیته انقلاب اسلامی نقش موثری داشـــت و در آغاز تشکیل سپاه پاسداران از کمیته به سپاه انتقال یافت. حاج علی همچنان در فعالیت‌های سیاســـی نقش داشت، آشوب‌های شـــهرهای مناطق مرزی ایران که آغاز شد،زنگ خطری بود برای آنان که می‌فهمیدند. علی هاشمی و یارانش قبل از شروع جنگ جوانان انقلابی دشت آزادگان را سامان دادند و اقدام به تشکیل سپاه حمیدیه نمودند و پیش از شـــروع جنـــگ در برقراری امنیت نقش ارزنده‌ای داشـــتند و در مبارزه با ضد انقلاب و بعثی‌ها که از هوراله‌ویزه اقدام به پخش سلاح و مهمات می‌کردند، موفق شدند. پس از شهادت شهید نظرآقایی، علی شمخانی فرمانده سپاه خوزستان او را به عنوان فرمانده سپاه حمیدیه منصوب کرد.

او نگذاشت از تحصیل عقب بماند

شهید علی هاشـــمی همزمان با مبارزات گسترده انقلابی در عرصه‌های علمی هم چنان موفق بود به گونه‌ای که در رشـــته پزشـــکی دانشگاه مشهد قبول شد و در حالی که خود را برای بورسیه دانشگاه‌های آمریکا آماده می‌کرد، با توجه به شروع جنگ تحمیلی ترجیح داد که در دفاع حضور داشـــته باشد و دانشگاه جنگ را برگزید.

تشکیل تیپ ۳۷ نور

با شکل گیری یگان‌های رزم سپاه او مامور تشکیل تیپ ۳۷ نور می‌شود ، با شروع جنگ تحمیلی علی هاشمی یکی از فرماندهانی بود که مسئول یکی از سخت‌ترین محورها و جبهه‌ها بـــود. او و همرزمانش در محور کرخه کور و با رهاسازی آب کانال سلمان زیر پای نیروهای عراقی، از پیشروی دشمن جلوگیری کردند و هنگامی که عراق به حمیدیه رسید از سقوط آن و به طبع ســـقوط اهواز جلوگیری کردند. علی هاشمی در این عملیات (عملیات شهیدان رجایی و باهنر) نام کرخه کور را به کرخه نور تغییر داد.اگر این رشادت‌ها نبود موضوع جنگ بـــه صورت دیگری رقم می‌خورد و فجایعی به مراتب بالاتر از سقوط خرمشهر حادث می‌شد.

آزادسازی خرمشهر

تیپ ۳۷ نـــور به فرماندهی شـــهید علی هاشمی در عملیات بیت المقدس و آزادسازی خرمشـــهر شرکت موثر داشـــت و توانست به عنوان اولین محور منطقه غرب خوزستان را از لوث بعثی‌های متجاوز آزاد و پاکسازی نماید. درآستانه عملیات والفجر مقدماتی تیپ ۳۷ نور منحل و او فرمانده سپاه سوسنگرد شد.

در سال سوم جنگ زمانی که به بن بست جنگی رســـیده بودند محســـن رضایی، علی هاشمی را به فرماندهی قرارگاه به کلی سری نصرت انتخاب نمود. آنجا فرماندهی می‌خواست که هم بینش عملیاتی داشته باشد هم اطلاعاتی و کســـی جز علی هاشـــمی نبود. در واقع او پیچیده‌ترین و پر رمز و رازترین قرارگاه جنگ، قرارگاه نصرت را تشکیل داد.

او به نیروهایش اعتمـــاد به نفس می‌داد. بسیار شـــجاع بود و در ماجرای هور نیروهای بومی آموزش ندیده محلی و تعدادی از بچه‌های خوزســـتان را به کارگرفت و از آنها در اندک زمانی نیروهای ورزیده و کارآزموده‌ای ساخت. هرجا مشکلی به وجود می‌آمد فکر می‌کرد و راه حل می‌داد. قدرت سازماندهی بسیاری داشت. علی هاشمی و دوستانش به هور مسلط شده بودند و ثمره یک سال زحمت بچه‌های قرارگاه نصرت اولین عملیات آبی- خاکی جنگ و اولین عملیاتی که در ســـطح بسیار وسیعی تیپ و لشکرها توانستند از آب، باتلاق و نیزارها عبور کنند. دراین عملیات یک نیروی پیاده از آبی عبور می‌کرد که پانزده کیلومتر پشت سرش آب، باتلاق و نیزار بود، که در نوع خود در تاریخ جنگ‌های جهان بی‌نظیر است. ثمره عملیات خیبر تصرف دو جزیره شمالی و جنوبی مجنون بود که دارای ۵۸ حلقه چاه نفت بود. کار مداوم در سرما و گرما و سختی‌های هور باعث طراحی و اجرای عملیات بدر و مجموعه عملیات‌های قدس شـــد. از دیگر اقدامات قرارگاه نصرت ، شناسایی مناطق، از هورالعظیم گرفته تا جاده بغـــداد و بصره بود. همچنین شناســـایی‌های برون مرزی تا عمق عراق از جمله شـــهرهای مقدس نجف ، کربلا و ســـامرا از دیگر اقدامات این قرارگاه بود. بعد از عملیات‌های بزرگ خیبر و بدر رزمندگان قرارگاه نصرت شیوه جدیدی برای مقابله با دشـــمن آغاز کردند وبر سراسر هور مسلط شـــدند. حاج علی مدام به قرارگاه سرکشی می‌کرد و شخصاً پیگیر مسائل بود.

سپاه ششم امام جعفر صادق (ع)

در سال ۶۵ایشان به فرماندهی سپاه ششم امام جعفر صادق (ع) منصوب شد که فرماندهی مراکز سپاه در استان‌های خوزستان، لرستان، لشـــکر ۵ نصر و سایر یگان‌ها به ایشان سپرده شد. به فرموده دکتر رضایی به ایشان باید گفت: (سپهبد شـــهید) چرا که همتایان این ژنرال بی‌نام و نشـــان، در عراق کسانی مثل سپهبد هشام صباح الفخری یا سپهبد ماهر عبدالرشید التکریتی بودند یا حتی سپهبد سلطان هاشم که فرمانده سپاه ششم عراق که ماموریتش در هـــزار نیرو در منطقه بود که حضور حاج علی در قرارگاه خاتم چهارکه در ضلع شمال شرقی جزیره شـــمالی بود، باعث تخلیه تعداد زیادی از افراد شـــد. و فرماندهان یگان‌های تحت امر را برای عقب نشینی شخصاً هدایت می‌کرد و مرتب سفارش می‌کرد که مراقب باشید کسی جا نماند. حضور شخص وی باعث نجات هزاران رزمنده از خطر اسارت شد. پیش‌بینی شهید هاشمی درست از آب درآمد. او آخرین کسی بود که از جزایر خارج شد همان طور که سال ۶۲ اولین کسی بود که پا در جزایر گذاشت.در قرارگاه خاتم چهار نهایتاً ۱۳ نفر مانده بودند و عقب نشینی نکردند بعد از سقوط جزایر هفت نفر بازگشتند، دو نفر اسیر شدند و حاج علی به همراه سه نفر دیگر مفقود الاثر گردیدند و سرنوشـــت علی در پرده ای از ابهام فرو رفت. خبر رسید بالگردهای عراقی در جزیره نشستند. دشمن نیزارها را آتش زد. حاج علی و همراهان سراســـیمه از قرارگاه خارج شدند و در نیزارها پناه گرفتند و از ایشان دیگر خبری نشد.

نیروهای اطلاعات و برون مرزی بسیج شدند و تمام منطقه و حتی استان‌های جنوبی عراق را گشـــتند اما هیچ خبری از حاج علی نبود. بسیاری امیدوار بودند که اسیر شده است و از سال ۶۷ تا ۸۳ زمان سقوط صدام هیچ سخنی از سردار گمنام هور به زبان‌ها نیامد، نه مراسمی نه یادواره‌ای و نه یادمانی و... که اگر اسیر دشمن شده است، شناسایی نشود و آسیبی به او نرسد. اما بعد از سقوط صدام باز هم خبری از اسارت حاجی نبود. حتی مخفی‌ترین زندان‌های عراق هم توسط نیروهای مجاهد عراقی بازرسی شد اما باز هم خبری از حاج علی نبود.

قصه چشم انتظاری به پایان رسید

در سال ۸۹ پس از تفحص پیکر شهدا در مناطق عملیاتی پیکر این سردار شهید به همراه ســـه تن از یاران وفادارش پیدا شد و با انجام آزمایش‌هـــای DNA، صحت انتصاب این پیکر به سردار سرلشـــکر شهید حاج علی هاشمی تائید شد و یوسف هور بعد از ۲۲ سال غربت و گمنامی به آغوش وطن بازگشت. تا این که در ۱۹ اردیبهشت سال ۱۳۸۹ در اخبار سراسری سیما خبر کشف و رجعت این پرستوی مهاجر اعلام شـــد. حاج علی هاشـــمی مزد سال‌ها مجاهـــدت، اخلاص و در راه ولایت فقیه بودن خویش را گرفت. پس از ۲۲ سال انتظار، خبر رسید سردار گمنام هور، سردار گمنام خیبر و بدر در همان نیزارهای هور شهید شده است. او در حالی که شـــالی سبز به پهلو بسته بود، بازگشـــت تا به منتظران بازگشت خود و همه مردم پیامـــی را در دهه چهارم انقلاب بدهد. حاج علی از معدود فرماندهان شـــهید هشت سال جنگ تحمیلی است که در تمامی دوران دفاع مقدس از ابتدا تا انتها، حضور موثر داشت و مخلصانه و بی‌ریا، از حریم این مرز و بوم دفاع جانانه کرد.

منابع: کتاب‌ها و مقالات مختلف منتشر شده درباره شهید علی هاشمی
تهیه و تنظیم: مجتبی برزگر

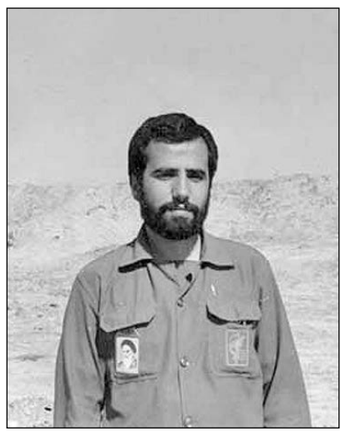

مقابل هور و جریانی که حاج علی هاشمی به راه انداخته بود شکل گرفت.

آشنای هور

علی هاشمی و همرزمانش در شناسایی‌ها آن چنان به هور مسلط شدند ، فرماندهان ارشد ســـپاه مانند محسن رضایی ، علی شمخانی ، محسن رشـــید و... را با لباس مبدل عربی به داخـــل خاک عراق برده و محورهای عملیاتی خیبـــر را از نزدیک ملاحظه و لمس کردند و همچنین فرماندهان یگان‌هـــا مانند مرتضی قربانی، محمـــد باقر قالیباف، شـــهید احمد کاظمی، شهید مهدی باکری و شهید ابراهیم همت را با بلم به هـــور بردند. این فرماندهان از صبح تا شـــب در کنار دجله می نشستند و یاداشـــت برداری می کردند. با اینکه عراقی‌ها در جزایـــر حضور داشـــتند بازدید فرماندهان ارشد جنگ بدون هیچ اتفاقی انجام شد و این نشان از تسلط شهید هاشمی و یارانش به هور وحشی دارد.

یوسف گمگشته هور

خرداد و تیـــر ۶۷ وضعیت جبهه‌ها تغییر کرد و تمام دنیا پشت سر صدام قرار گرفت تا بـــا حمایت از او جنگ به نفع عراق پایان داده شود حتی مجوز اســـتفاده از سلاح های غیر متعارف و شیمیایی را به او دادند. علی هاشمی و یارانش که مسئول حفاظت از جزایر مجنون بودند با حمله همه جانبه عراق مواجه شدند ، در تیر ۱۳۶۷ دشمن برنامه وسیعی برای بازپس گیری جزایر مجنون انجام داد. یک شب قبل از تک دشـــمن به جزایر در نشستی در جمع رزمندگان و فرماندهان گفت: (دشمن باید از نعش من رد بشـــود تا بتوانـــد جزایر را بگیرد اگر دشـــمن جزایر را بگیرد من بر نمی‌گردم.) در روز موعود یعنی ۶۷/۴/۴ دشـــمن ســـطح وسیعی از منطقه را شیمیایی زد و بعد به جزایر حمله نمود. رزمندگان بسیار مقاومت کردند و حاج‌علی با تعدادی از بچه‌های قرارگاه نصرت ماندند. هر چقدر فرماندهان به ایشـــان اصرار می‌کردنـــد که به عقب برگرد و ایشـــان قبول نمی‌کرد. و می‌گفت: (تا یک نفر هم در جزایر باشـــد من عقب نمی‌آیم. بیایم عقب به مردم چـــی بگویم. بگویم بچه هایتان را رها کردم و برگشتم.) حس مسئولیت‌پذیری ایشان اجازه عقب آمدن نمـــی‌داد، چون در آن زمان چند

جنگ یعنی...

هیچ کس نمی‌دانست جنگ یعنی چه. خواهـــر و برادرهایم، مادرم، پدرم و حتی همسایه‌ها.

تازه زمزمه‌های شـــروع جنگ در خرمشهر پیچیـــده بود.تانک‌های زیادی از طرف راه آهن به ســـوی مرز پیش می‌رفتند. شب تا صبح سر و صدای‌تانک‌ها خواب از چشـــمانمان می‌ربود. شب‌ها بالای بام خانه می‌نشستیم و بر درخشش تیرهایی که از ســـویی به ســـوی دیگرردّوبدل می‌شد می‌نگریستیم؛ بی‌خبر از همه جا! بی‌خبر از اتفاقاتی که در پیش داشتیم. بی‌خبر از غربت و تنهایی، بی‌خبر از...

تنها بالای بام خانه می‌نشستیم و به درخشش تیرها می‌نگریستیم و به صدای درگیری‌ها گوش می‌سپردیم، به خیال این که جنگ خیلی زود تمام می‌شـــود. تا یک بعد از ظهر گرم تابستان. چون همیشـــه، چـــون روزهای گذشـــته، به روزمره‌گی خود ادامه می‌دادیم. یکباره انفجاری همه‌مان را به خود آورد. از این و آن پرسیدیم، صدای چه بـــود! آن وقت دریافتیم که خانه‌ای ویـــران شـــده. خانه همســـایه‌مان، خانه‌ی هم بازی‌های کودکیمان ... و همه‌شان شهید شدند. درگیری‌ها از همان بعدازظهر شروع شد، از همان خانه و از همان شب. تمام خانه‌های شهر بمباران شد و تازه باخبر شدیم که چه برسرمان می‌آید؟ خواهر و برادرها، مادر، پدر و حتی همسایه ها...

اقوام جلوی درخانه‌مان جمع شدند ؛ در این بین دایی گفت: «زن‌ها را با خود می‌برم.»

یکی از میان جمع پرســـید: «کجا که امن و امان باشه؟»

دایی ادامه داد: «آبادان، قایمشان می‌کنیم تو نخلستان.»

آن وقـــت دایـــی یک ســـری از فامیل را به نخلستان برد، اما درگیری شدیدتر شد و دیگر نتوانســـت بقیه را با خود ببرد. برادرم مرا سوار دوچرخـــه‌ای کرد و گفت: «تا می‌تونی ســـریع برو و یه مینی‌بوس پیدا کن، شاید بتونیم بقیه رو از شهر بیرون ببریم...» تا می‌توانستم رکاب زدم، رکاب زدم. باید وسیله‌ای پیدا می‌کردم. در شهر همه چیز در هم و برهم بود. یکی می‌رفت و یکی می‌آمد. هیچ ماشینی وجود نداشت، هر کس می‌خواست به هر طریقی خانواده‌اش را از مهلکه نجات دهد. با شرمســـاری مسیر را دور زدم و راه برگشـــت به خانه را در پیش گرفتم. چه می‌توانستم بگویم، هیچ وسیله‌ای پیدا نکرده بودم. ما در محله‌ای به نام محله بحرینی زندگی می‌کردیم. (چون فامیلی کدخدای ده بحرینی بود، مردم محله را بحرینی می‌شـــناختند.) در راه بازگشـــت به خانه، هر کس را که می‌دیدم می‌گفت: «طایفه بحرینی‌ها کشـــته شدن...» با شـــنیدن این جملات دلم لرزید و بیشتر رکاب می‌زدم، بیشـــتر رکاب زدم تا به خانه برســـم و بالاخره... رسیدم.

خانه‌ای که دیگر خانه نبود؛ جنازه بستگانم روی زمیـــن افتاده بودند. در برابر نگاه خیس از اشکم پاره‌های تنم را داخل ماشین می‌گذاشتند. جنگ در شـــهر ریشـــه دوانده بود، آن روز تازه دانستم که جنگ یعنی...

*** راوی: محمود مدنی‌فرد**
*** نویسنده: مریم عرفانیان**

به قلم مریم عرفانیان منتشر شد

«روزهای فراموش نشدنی» زنان در پشت جبهه

کتاب «روزهای فراموش نشدنی» نوشته «مریم عرفانیـــان» از همکاران ما در صفحه فرهنگ مقاومت که هر هفته برای بخش «یک شهید، یک خاطره» می‌نویسد، منتشر شد.

این کتاب گوشه‌ای از فعالیت‌های برخی از زنان در پشت جبهه است و توسط انتشارات بوی شهر بهشت منتشر شده است.

در بخشی از مقدمه کتاب می‌خوانیم:

«... در جایـــی کـــه بمباران‌های هوایی و حملات موشکی هر لحظه رعشه بر تن آدمی می‌انداخت، شـــیر زنانی بودند که دلیرانه و اســـتوار در جبهه‌ها ماندند تا روحیه دفاع و رزمی همسرانشان و رزمندگان بیش از بیش تشدید شود. زنان خرمشهر از جمله کسانی بودند کـــه لحظات اولیه جنـــگ در منطقه عملیاتـــی ماندند و به کارهایی مثل حفاظت از انبار مهمات و رســـاندن آن به خط مقدم، کندن سنگر، تهیه و طبخ غذا برای رزمندگان مشغول شدند.

در شـــهرهای دیگر کشـــور نیز زنان در ستادهای پشـــتیبانی جبهه و جنگ فعالیت بسیار داشـــتند؛ از کمک‌های معنوی مانند شـــرکت در مراسم تشییع شـــهدا گرفته تا کمک‌های مالی مانند بافتن کلاه و شال گردن برای رزمندگان، تهیه و تدارک اقلام مورد نیاز مناطق عملیاتی و ...»

این هم یکی از بخش‌های کتاب، مرتبط با سالگرد آزادسازی خرمشهر است:

امید، پشتِ تبسمی مجروح

یکی از پنجشنبه‌های بهاری بود که توی مسجدالرضا(ع) ســـفره امام زمان (عج) پهن کردیم. سفره‌ای سفید که دورادورش دعای «اللهم عجل لولیک الفرج» با نخ سبز گلدوزی شـــده بود. آن وقت نبات، تسبیح‌های سبز و کتب ادعیه را میان ســـفره گذاشتیم و برای آزادی خرمشـــهر و پیروزی رزمندگان ختم صلـــوات گرفتیم. گاهی چهارده هزار صلوات به نیت چهارده معصوم (ع) می‌فرســـتادیم و گاهی هم بیشتر. با خواندن دعای امام زمان (عج)، توسل، عاشورا، آل یاسین و... متوسل به صاحب‌الزمان (عج) می‌شدیم تا رزمندگان پیروز شوند. درســـت یادم هست همان سال با پیروزی عملیات بیت‌المقدس و آزادسازی خرمشهر مجلس شادی برپا شد و توی همان مســـجد آش نذری پختیم و به نیت سلامتی رزمندگان میان اهالی محل پخش کردیم.

بعضی وقت‌ها هم با خواهران بسیجی پایگاه چهل، پنجاه نفری جمع می‌شـــدیم و مبلغی جمع می‌کردیم و به مسئولمان خانم معصومه براتی می‌دادیم تا هدیه‌ای مانند دسته‌ای گل، آب میوه، شـــیرینی و... تهیه کند و همگی به ملاقات مجروحین بستری در بیمارستان امام رضا (ع) می‌رفتیم. هر کداممان یک شاخه گل به مجروحین هدیه می‌دادیم، حتی گاهی از نبات‌های میان سفره امام زمان(عج) که متبرک به صلوات بود برایشان می‌بردیم. آنها روحیه‌ای شکست‌ناپذیر داشتند و با وجود دست و پای آســـیب‌دیده و درد ناشی از جراحت بدنشان لبخند می‌زدند. یادم هست یکی از رزمندگان جوان گفت: «شما به پدرو مادرهایمان دلگرمی بدهید و همچنان پشت جبهه رو حفظ کنید.»

در جوابش گفتم: «ان‌شاءالله زودتر خوب بشید، امام زمان(عج) با شماست.» یکی دیگر که حدوداً ســـی و پنج ساله به نظر می‌رسید و از نوک انگشـــتان پا تا کمرش توی گچ بود با لبخندی گفـــت: «خواهرم! برایم دعا کنید تـــا هرچه زودتر خوب شـــوم و بـــروم جبهه، نمی‌خواهم برادرهایم تنها بمانند.» از آن روز تا به حال فکر می‌کنم ای کاش می‌فهمیدم که آنها در جبهه چه دیده بودند که آنقدر دوست داشـــتند دوباره به منطقه بروند؟ ولی این را خوب خاطرم هست که امید پیروزی را پشتِ تبسم مجروحشان دیدم.

سوم خرداد؛ روزی به وسعت همه تاریخ ایران

آرش فهیم

فتح خرمشهر نه یک واقعه نظامی، بلکه یک مفهوم انسانی است؛ تاریخ ایران مملو از حوادث تلخ و شیرین و فراز و نشیب‌های مختلف است. از ۲۲ بهمن ســـال ۵۷ به این سو حرکت تاریخ در ایران دیگر گونه می‌شود. اگر تا پیش از این زمان ، تاریخ معاصر ما با شکســـت و ســـقوط و عقب‌نشینی و از دست رفتن بخش‌های مختلف کشور و تسلیم شدن در برابر قدرت‌های بیگانه آغشـــته شـــده بود، با پیروزی انقلاب اسلامی جریان تاریخ در ایران مسیر متفاوتی را در پیش گرفت. از این به بعد بود که پیروزی، سربلندی، مقاومت و تاراندن مهاجمان و سرسختی برای حفظ حتی یک میلی‌متر از خاک کشور، تبدیل به رسم ایرانیان شد. برای نخستین‌بار درتاریخ معاصر، ایران وارد یک جنگ نابرابر و همه‌جانبه شـــد و اجازه نداد وجبی از خاک سرزمین‌مان اشغال شود. فتح خرمشهر، پایانی بود بر صدها ســـال به یغما رفتن خاک این سرزمین که به واسطه حماقت و خیانت پادشاهان بر تاریخ ما تحمیل شد. حتی رژیم استبدادی- استعماری پهلوی نیز بخش‌هایی از کشورمان را به بیگانگان بخشید؛ از جمله بحرین. این بار ملتی که با دم مسیحایی امام خمینی(ره) زنده شده بود، با تکیه بر توانمندی‌ها و ایمان خود، تاریخ را تغییر داد و به این ترتیب، سوم خرداد، روزی شد به وسعت همه تاریخ و خرمشهر، شهری شد به بزرگی یک ملت. به همین دلیل بود که فرمانده بزرگ این آزادسازی در سخنی تاریخی و تاریخ‌ساز فرمود: «فتح خرمشـــهر فتح خاک نیســـت، بلکه فتح ارزش‌های اسلامی است.»

کافی است تا بار دیگر وقایع و روزشمار جنگ را مرور کنیم و بر این حوادث تأمل بیشـــتری نمائیم تا این حقایق را بهتر درک کنیم. روزهایی که دشمنان ایران خواب‌های پلیدی می‌دیدند و در رویاهاشان ایران را در عرض چند روز تصرف می‌کردند. جلسه مطبوعاتی صدام با خبرنگاران در تاریخ (۱۰ نوامبر ۱۹۸۰ - ۱۹ آبان ۱۳۵۹) را فراموش نکرده‌ایم که گفت ادامه حرف‌هایم باشد چند روز دیگر در تهران! و بعد برای خرمشهر- یا به قول خودشان محمره- هم یک خط اتوبوس راه‌اندازی کرد تا مردم بروند و قدرتش در گرفتن یک شـــهر از ایران را ببینند! اما تنها ۵۷۵ روز گذشته بود که سربازان خدا همه این خواب‌ها را آشفته کردند.

واکنش رسانه‌های بیگانه نیز در نوع خودش قابـــل توجه بـــود؛ این رســـانه‌ها کـــه از ابتدا توانایی‌های رزمندگان اسلام را نادیده می‌گرفتند و آزادی خرمشهر را امری محال اعلام می‌کردند، پس از فتح خرمشهر دچار تناقض‌گویی شدند و از پیروزی ایران در جنگ سخن گفتند. به عنوان مثال ، رادیو بی‌بی‌سی، پس از شکست نیروهای عراقی در خرمشـــهر گفت: همان‌طور که بدون شک اطلاع دارید، دیروز بندر خرمشهر پس از ۲۰ ماه دوباره به دست نیروهای ایران افتاد. بدین ترتیب، ایران هم اسماً و هم رسماً در جنگ کاملاً پیروز شده است.

واشـــنگتن پســـت نیز در این مورد نوشت: بازپس‌گیری بندر خرمشـــهر نمایانگر پیروزی تقریباً کامل ایران در این جنگ بوده است.

روزنامه گاردین انگلیس نوشـــت: ســـقوط خرمشهر یعنی سقوط آخرین و مهم‌ترین افتخار جنگی عراق که ایرانی‌ها با بازپس‌گیری آن این برگ برنده را که به وسیله آن عراق می‌کوشید ایران را پای میز مذاکره بکشاند از دست بغداد ربودند.

بنابراین آزادی خرمشـــهر تنها یک پیروزی ساده نبود بلکه این پیروزی آغازی بر شکست‌های پیاپی دشمن در جبهه‌های نبرد شد و در واقع آزادی خرمشهر پایان توهم دشمنانی بود که به شکست و اشغال خاک ایران و نابودی نظام نوپای جمهوری اسلامی دل بسته بودند.

و به این ترتیب فتح خرمشـــهر تبدیل شد به نقطه عطفی برای هشـــت سال دفاع مقدس و روزی مهـــم در کل تاریخ ایـــران. آنچنان که صدام پس از شکست در عملیات بیت‌المقدس و از دســـت دادن خرمشـــهر و به اسارت رفتن ۱۹ هزار ســـرباز ارتش بعـــث به صراحت گفت «من صدای شکســـتن اســـتخوان‌های ارتش عراق را در خرمشـــهر شـــنیدم.» و نه تنها این حادثه استخوان‌های ارتش صدام را شکست که پشتوانه‌ای شد برای پیروزی‌های آینده ایران و شکست‌های دیگر استکبار. حتی امروز هم اگر ملت ایران در برابر انواع و اقسام فشارها ایستاده است و از عربده‌کشی‌های سلطه‌گران نمی‌هراسد، ریشه‌اش به همان فتح بر می‌گردد. این اشتباه اســـت که آزادسازی خرمشـــهر صرفاً به عنوان یک واقعه تاریخی پنداشـــته شود، درحالی که این موضوع یک منبع الهام‌بخش و نوعی تجلی حقیقت درباره بزرگی یک ملت و فرهنگش است. با نگاهی عمیق‌تر می‌توان ایستادگی کشورمان در مقابـــل تندبادهای بعـــدی را هم متکی به غفلـــت نخبگان و مســـئولان و افرادی که می‌تواننـــد دربـــاره خرمشـــهر و آزادی آن در دوران دفـــاع مقدس کاری کنند اما نمی‌کنند، خســـارت‌های فرهنگی فـــراوان و متعاقب آن خســـران‌های اجتماعی و سیاســـی و اقتصادی بسیاری را در پی دارد. اگر ما به وسیله ابزارهای فرهنگی خود به معرفی حماســـه‌ها و قهرمانان خـــود اقدام نکنیم، دیگران خواهند بود که این جای خالی را پر می‌کنند.

نمی‌توان بســـیاری از زحمات کشیده شده برای بازســـازی خرمشهر طی سال‌های پس از جنگ را نادیده گرفت. اما واقعیت این است که حق این شهر و مردم سرفراز و دلاور آن به هیچ وجه ادا نشـــده است. مسئولان کشور نسبت به این شـــهر و شهروندانش مدیون هستند. دینی که همچنـــان بر گردن ما ســـنگینی می‌کند. چون مردم این شهر با مشکلات فراوانی دست و پنجه نرم می‌کنند. با توجه به اینکه بهانه این نوشتار، بزرگداشـــت فتح خرمشهر است، بهتر اســـت کاستی‌های موجود در این شهر را نیز از زبان یکی از قهرمانان این حماســـه بازگو کرد. سیده زهرا حســـینی، یکی از نام‌های برجسته مقاومت خرمشـــهر اســـت. او را با کتاب «دا» می‌شناســـیم. کتاب خاطرات این بانوی مبارز از سال‌های اشغال و آزادی خرمشهر ازجمله‌پر فروش‌ترین کتاب ها در کشـــورمان است. خانم حسینی بارها در ســـخنرانی‌ها و مصاحبه‌های خود به طرح مشـــکلات امروز مردم این شـــهر پرداخـــت. از جمله اینکه یک بار به مناســـبت ســـوم خرداد در مجلس شورای اسلامی حضور یافت و گفت: «هنوز زخم خرمشهر التیام نیافته و عفونی شده است. امیدوارم وکلای ملت اجازه ندهند این عفونت تبدیل به سرطان شود. خدا می‌داند که مردم خرمشهر و آبادان و شهرهای جنگ‌زده هنوز نمی‌توانند آن طور که لایق‌اند، در این روز شادی کنند.

من از شما که نمایندگان این ملت هستید، تقاضا می‌کنم به مسئولیت بزرگی که بر گردن دارید، عمل کنید. روزی که شـــما از مردم رأی گرفتید و به مجلس آمدیـــد، برای این بود که مشکلات مردم را حل کنید. هنوز مردم خرمشهر و آبادان با مشـــکلات زیادی دست و پنجه نرم می‌کنند و من از شما می‌خواهم که اجازه ندهید خون شهداء به هدر رود و خانواده شهدا بگویند کاش عزیزانمان از دست نمی‌رفتند تا ما امروز در این حد ذلیل نمی‌شدیم. بنده مشکلات را به رهبر معظم انقلاب گفته‌ام و ایشان به من دلداری دادند و فرمودند که «حتما پیگیری می‌شـــود» و من امیدوارم که شما نمایندگان شریف ملت ایران به فکر مردم مظلوم خرمشهر باشید و اجازه ندهید که مردم این شهر از بین بروند.»